

مدینه فاضله در اندیشه سیاسی فارابی و افلاطون*

□ محمدباقر حسینی

طلبه سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه

چکیده

مقایسه اندیشه سیاسی فارابی و افلاطون (مدینه فاضله) بحث اصلی این مقاله است. نخست اشاره‌ای کوتاه به وضعیت زندگی فارابی و عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت علمی او صورت گرفته است. همچنین ماهیت سیاست در اندیشه فارابی (مقایسه آرای سیاسی با گذشتگان یونانی) مورد توجه قرار گرفته و بیان شده است اولین چیزی که فارابی و افلاطون الهی و امام فلاسفه را به هم نزدیک می‌کند این است که هر یک برای نخستین بار، در جهان خود به طرح آرای سیاسی می‌پردازند. فارابی و افلاطون، هر دو، رفع مسائل جامعه مدنی خویش را در حل نگرش انسان به سیاست می‌یافتند. لذا تلاش فیلسوفانه هر دو مصروف این گردید تا سیاست یعنی این پیکانه عنصر استحکام تاروپود زندگی اجتماعی آدمیان را بر مبنای اخلاق دوباره تعریف کنند و آن را به عالم جاودانگی بالا، ربط دهند. آنگاه مدینه فاضله از منظر دو اندیشمند تعریف شده و پس از آن به تفاوتها و شباهتهای مدینه فاضله هر دو فیلسوف پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: فارابی، مدینه فاضله، افلاطون، سیاست، مقایسه.

*. وصول: ۱۳۸۸/۱۰/۲۷؛ تصویب: ۱۳۸۹/۲/۱۰.

مقدمه

سیاست از مهم‌ترین امور همزاد آدمی است. تا جوامع بشری بوده‌اند سیاست در بستر حیاتشان جاری و همواره نیز موضوع تفکر و تأمل اهل نظر و فیلسوفان بوده است. ما قبل از اینکه وارد مبحث اصلی بشویم خوب است نگاه کوتاهی به وضعیت زندگی فارابی و عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت علمی او داشته باشیم و آنگاه به مدینه فاضله در اندیشه سیاسی فارابی و افلاطون بپردازیم.

فارابی

ابونصر محمدبن طرخان اوزلغ فارابی، ملقب به «فیلسوف المسلمین» در سال ۲۵۹ هجری در فاراب از بلاد ما وراء النهر متولد شد و در سال ۳۳۹ هجری در هشتاد سالگی رخ در نقاب خاک کشید. درباره اینکه فارابی ترک نژاد و یا پارسی است اختلاف نظر وجود دارد ولی معروف این است که پدر فارابی پارسی و مادرش از ترکان است. پدر فارابی پس از ازدواج در لشکر ترکان باقی ماند تا به مقام امیری لشکر رسید.

فارابی در «وسیج» از محله‌های فاراب ما وراء النهر چشم به جهان گشوده است. نویسندگان زندگانی او را به دو دوره متمایز تقسیم کرده‌اند، دوره اول از تولد تا پنجاه سالگی او را در بر می‌گیرد. در این دوره، فارابی تحت تأثیر جریان فرهنگی که در قرن سوم رونقی خاص داشت قرار گرفت. در این دوران، پس از گذراندن مقدمات تحصیل، در فقه، حدیث و تفسیر قرآن تحصیل کرد و زبان عربی، فارسی و ترکی را فراگرفت. علاقه زیاد وی به علوم عقلی سبب عمده مهاجرت او از موطنش شد که با هجرت به بغداد دوره دوم زندگی او که در واقع کهنولت سنی و پختگی عقلی و علمی اوست شروع می‌شود. بغداد در قرن چهارم مرکز علم و فرهنگ بود. بدین جهت توانست وی نزد استادانی به مطالعه منطبق بپردازد و در کوتاه مدت از

استادان خود پیشی گرفت. فارابی مدت بیست سال در بغداد ماند. بعد از آن مجمع علمی و فرهنگی دربار سیف‌الدوله توجه او را جلب کرد و به سوی آنجا رهسپار شد. او بقیه عمر را در آنجا سپری کرد و از احترام شایسته‌ای برخوردار بود و عالم و محقق و عنصر فرهنگی به شمار آمد (شریف، تاریخ فلسفه در اسلام ۱۳۶۲: ۶۲۰).

شخصیت علمی فارابی

شخصیت علمی فارابی مورد توجه صاحب نظران و متفکران است. بدین لحاظ، چه افرادی که دوستدار فلسفه هستند و یا کسانی که به نحوی با این گروه فکری مخالف‌اند، به مقام والای علمی فارابی معترف‌اند. او در ضمن فیلسوف بودن ریاضی‌دانی برجسته و موسیقی‌دانی ممتاز نیز بوده است. فارابی در مورد اجتماع نیز صاحب نظر است. او در فراگیری علم فقط در منطق آموزش دیده و در فلسفه استاد نداشته است (مطهری، خدمات متقابل ایران و اسلام ۱۳۶۲: ۶۲۸).

ابن‌سینا می‌گوید «کتاب مابعد طبیعت ارسطو را بیش از چهل بار خواندم و نفهمیدم تا آنکه به کتاب *اغراض مابعد الطبیعه* فارابی دست یافتم و چون آن را مطالعه نمودم درهای علم و حل معضلات آن بر من گشوده شد» (فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله ۱۳۷۹: ۱-۲). ابن‌خلکان در مورد فارابی می‌گوید: «فارابی به طور مطلق از بزرگ‌ترین فلاسفه اسلام است. وی در جهان اسلام و عرب همان موقعیت را احراز کرد که فلوطین داشت» (همان: ۲).

غزالی هم که بعدها خواسته فلسفه را زیر سؤال ببرد در ابتدای کتاب *تهافت* می‌گوید:

من در میان فلاسفه اسلام چنان‌که همگان عقیده دارند از ابونصر فارابی و ابوعلی کسی را برتر نمی‌شناسم. از این‌رو در مباحث علمی فقط بر این دو اعتراض می‌کنم. زیرا اگر خطای این دو ثابت شد، خطای دیگران به طریق اولی ثابت است (فارابی، احصاء العلوم ۱۳۸۱: ۲۹).

قابل ذکر است که شکل‌گیری شخصیت فارابی، تحت تأثیر دو نهضت فرهنگی بود:
۱. نهضت فرهنگی-فکری آغاز قرن سوم هجری که با ورود اسلام در فاراب رونق گرفت و گسترش یافت. این نهضت فرهنگی باعث رواج زبان عربی و علوم نقلی و فروع آن از جمله فقه، کلام، لغت و تفسیر در بین مسلمانان در سرزمینهای اسلامی شد.

۲. نهضت ترجمه، که در سال (۱۳۶ - ۱۵۸ق). شروع شده و با تأسیس (بیت‌الحکمه) توسط هارون و ادامه آن توسط مأمون در سنین جوانی فارابی، به اوج خود رسیده بود. در خلال این نهضت فرهنگی، قسمت زیادی از تألیفات ارسطو و شارحان مدرسه اسکندریه و بسیاری از کتب جالینوس و برخی مکالمات افلاطون به عربی ترجمه شد (حنا فاخوری و خلیل جر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی ۱۳۶۳: ۳۳۵-۳۳۶).

فارابی کاری را که کندی آغاز کرده بود، با قوت و شدت تمام ادامه داد. کار بزرگ او آشتی دادن بین فلسفه و دین و تأسیس فلسفه اسلامی است. او نخستین فیلسوف بزرگ در عالم اسلام است که نظریه‌های خاصی در علم سیاست، مطابق با بینش اسلامی دارد.

اجمالاً، مسلمانان ابتدا با علوم کاربردی یونانی نظیر طب و نجوم سرو کار پیدا کردند و مباحث ما بعد الطبیعه و سیاست، آخرین گروه از معارفی بود که به مسلمانان رسید. ترجمه آثار یونانی درباره این موضوعات، تقریباً مقارن است با عصر فارابی، چنان که وی با مترجمان این آثار در مکتب بغداد، حشر و نشر و مرادوت داشته است.

فارابی به مدت بیست سال در حلقه بغداد با مترجمان، علما، منطقیون و فلاسفه این مکتب حشر و نشر و مرادوت داشته است و آشنایی وی با فلسفه یونانی و تبحر بعدی او در آن، از طریق همین تماسها حاصل شده است (ابن خلکان، وفيات الاعیان

۱۹۷۸: ۲/ ۱۹۱).

حکیمان مسلمان پیش از آشنایی با آثار افلاطون و ارسطو با بسیاری دیگر از علمای یونانی آشنا بودند که با افکار نوافلاطونی آمیخته شده بود، چنان‌که معتزله متأثر از رواقیان بوده اند (همان: ۶۶).

اما سؤال اساسی این است که آیا آرای اهل مدینه فاضله در فلسفه فارابی دارای اصالت و اعتبار ذاتی است یا برگرفته و ترجمه افلاطون است. فارابی، خود با فروتنی و کمال خشوع اعتراف می‌کند که فلسفه را از استادان یونانی به ارث برده است:

و الفلسفة التي هذه صفتها انما تأدت الينا من يونين عن افلاطون و عن ارسطو طاليس و ليس واحد منهما اعطانا الفلسفة، دون اعطانا مع ذلك الطرق اليها و طريق الي انشائها متي اختلتا او بادت (فارابی، تحصیل السعادة ۱۳۸۱: ۱۲۹).

فلسفه‌ای را که توصیف کردم، از یونانیان، یعنی افلاطون به ما رسیده است و اینها نه تنها فلسفه را به ما یاد داده‌اند، بلکه راه را نشان داده‌اند، تا اگر فلسفه از هم پاشید و نابود شد ایجادش مجدداً امکان‌پذیر شود.

بنابراین، فارابی از شاگردان و فلسفه آموختگان مکتب یونانی است. وقتی از وی سؤال می‌شود: جایگاهت در فلسفه نسبت به ارسطو چیست؟ پاسخ می‌دهد: اگر در زمان او بودم در زمره بزرگ‌ترین شاگردانش به شمار می‌آمدم (داوری، فارابی فیلسوف فرهنگ ۱۳۸۲: ۱۲۹). تأثیر عمیق فارابی از اندیشه یونانی را باید به عنوان یک اصل پذیرفت، زیرا تمام فلاسفه شاگردان افلاطون و ارسطو هستند (همان). حتی بنا به گفته شارحان، فلسفه چیزی جز بسط تفکر افلاطون و ارسطو نیست.

آیا می‌توان گفت اندیشه فارابی اصالتاً یونانی و صرفاً مقلد حوزه یونانی است و هر چه؟ گفته است فقط ترجمه‌ای از اندیشه افلاطون و ارسطوست یا اینکه اندیشه خود وی نیز هست. حال باید بررسی نمود که آیا اندیشه سیاسی او متأثر از یونانیان

هست یا نیست.

ماهیت سیاست در اندیشه فارابی

مقایسه آرای فارابی با گذشتگان یونانی

اولین چیزی که فارابی و افلاطون الهی و امام فلاسفه را به هم نزدیک می‌کند این است که هر یک برای نخستین بار، در جهان خود به طرح آرای سیاسی می‌پردازند. فارابی و افلاطون، هردو، رفع مسائل جامعه مدنی خویش را در حل نگرش انسان به سیاست می‌یافتند. لذا تلاش فیلسوفانه هردو، مصروف این گردید تا سیاست یعنی این یگانه عنصر استحکام تار و پود زندگی اجتماعی آدمیان را بر مبنای اخلاق دوباره تعریف کنند و آن را به جاودانگی عالم بالا، ربط دهند. نیز دو مفهوم «انسان» و «بقا» را در کلیتی از تفکر سیاسی نظامدار، جزئیت دهند.

بدین علت، آنها اول تعریفی از جهان ماورای ماده، که هردو نیز قائل به جاودانگی، ثبات، و کمال آن بودند، ارائه کردند و جایگاه انسان را به عنوان اینکه مرکب از ماده و نفس است، در این دستگاه معین نمودند و با اعتقاد به نیاز انسان به زندگی در میان هم‌نوع برای بقا و نیز کمال، سیاست را مهم‌ترین ابزاری دانستند که می‌توانست انسان را برای رفع حوائج فوری و ضروری و غایی‌اش یاری کند. به نظر هردو فیلسوف، کمال و فعلیت ماهیت انسانی در گرو فضایل اخلاقی و اعمال ارادی نیک متحقق می‌گردد و سیاست حقیقی، با آموزش و هدایت انسانها می‌تواند آنها را در تحقق فعلیت و کمال، مساعدت کند.

هر دو فیلسوف، خالق و ابداع کننده طرح شهر آرمانی‌اند که خیمه آن بر محور حاکمیت حقیقی استوار می‌شود. پس هر دو به تعریف ماهیت، خصائص و اهداف حاکم و حاکمیت می‌پردازند.

عقیده رایج درباره فارابی این است که بنیاد فلسفه سیاسی او، الگوی مدینه فاضله

و فیلسوف حاکم آن، طبقات مدینه و اهداف غایی آن ادراک تازه‌ای همان مفاهیم افلاطونی است که این بار جامعه اسلامی به تن کرده و مطابق با فرهنگ مسلمانان، ساخته و پرداخته شده است. قبل از اینکه وجه اشتراک و افتراق مدینه فاضله فارابی و افلاطون را بیان کنیم، به تعریف مدینه فاضله از دو منظر می‌پردازیم و آنگاه به تفاوتها و شباهتهای آن می‌رسیم.

مدینه فاضله از منظر فارابی

فارابی، فیلسوفی اخلاق‌مدار

فارابی در تمام نوشته‌های خود در مورد مدینه فاضله و سیاست، از تعبیر و مفاهیم اخلاق بهره می‌گیرد و در واقع، مدینه فاضله خود را بر پایه اخلاق مبتنی و استوار می‌نماید. می‌توان این نوع برداشت و تلقی فارابی را از سیاست، به خصوص از تعبیر خاصی که او در مورد انواع حکومت به کار می‌گیرد؛ الهام گرفته از آموزه‌ها و تعالیم دینی اسلامی دانست که او در متن آن زندگی می‌کرد و با آن آشنا بود. قبل از همه، به کارگیری چنین تعبیری، در تعریف مدینه فاضله فارابی به چشم می‌خورد:

فالمدينة التي يقصد بها الاجتماع فيها التعاون على الاشياء التي بها السعادة في الحقيقة هي المدينة الفاضل هو الاجتماع الذي به يتعاون على نيل السعادة هو اجتماع الفاضل (فارابی، آراء اهل المدينة الفاضلة ۲۰۰۲: ۱۲۶)؛ بنابراین، مدینه‌ای که مقصود حقیقی از اجتماع در آن، معاونت بر اموری است که موجب وصول و حصول سعادت آدمی می‌گردد، مدینه فاضله است و اجتماعی که از طرف این برای رسیدن به سعادت با یکدیگر تعاون می‌کنند فاضله است.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در این تعریف، از دو تعبیر «سعادت» و «تعاون»

استفاده شده است. بر فرض که از اخلاقی بودن سعادت صرف نظر کنیم، واژه تعاون، قطعاً اخلاقی است و نمی‌توان منکر آن شد. وی در جای دیگر می‌گوید:

سیاست به طور کلی معنای فراگیری نیست تا همه گونه کشور داری را در بر گیرد ... میان سیاست فاضله با همه گونه‌های مدینه جاهله هیچ‌گونه همگونی و جود ندارد؛ زیرا در مدینه فاضله روابط بر پایه محبت استوار است (فارابی، فصول المنتزعة ۱۳۸۲: ۹۳).

نکات اساسی در تعریف فارابی

الف) نگاه فارابی به مدینه و گردهم جمع شدن، نگاهی ابزاری برای رسیدن به تعاون بین افراد و در نهایت سعادت است؛ بنابراین، مدینه راه روشنی است تا افراد مدینه با سپری نمودن آن به سعادت حقیقی برسند.

ب) در این مدینه، عده‌ای از علما جمع شده‌اند که یکدیگر را همراهی کنند تا به سعادت نائل آیند. بر اساس این نظریه، اگر یک گروه و یا افراد قلیلی، خوشبختی را برای خود و یا دیگران طالب باشند به سر منزل مقصود نخواهد رسید، زیرا در چنین مدینه‌ای حضور همه افراد گروه و با قصد جمع شدن شرط حصول سعادت است. از این منظر است که رأی مردم ارزش واقعی پیدا می‌کند. اصلاح طلبی عده معدودی در این گونه مدینه راه به جایی نمی‌برد، زیرا در اندیشه فارابی نه تنها حاکم بلکه رعیت هم در مدینه فاضله، اختیار و سعادت هستند.

ج) سر نوشت افراد این گروه با هم گره خورده و اجزای این مدینه از لحاظ سرشتی مؤتلف، منظم و مرتبط است (فارابی، همان: ۱۱۷).

در مدینه فاضله فارابی امکان ندارد یکی خوشبخت و یکی بدبخت و سیه‌روز باشد. این نکته بسیار اساسی و بااهمیت است که در یک جامعه موفق، چنین نباشد که یک عده در رفاه و آسایش باشند و عده‌ای برهنه و بینوا و بدبخت.

می‌توان گفت: در شهر آرمانی فارابی یک ناموس آسمانی بر سراسر مدینه حاکم است (همان) بنابراین، مدینه فاضله او الگوی کائنات و نمونه عالم است. مدینه مظهر نظام موجودات است. چنان‌که رئیس مدینه خدای زمین و نسبت او با مدینه، همانند نسبت خدا نسبت به عالم، نشانی از نظم کائنات و نشانه‌ای از تدبیر الهی است (نصر، علم و تمدن در اسلام، ۱۳۸۴: ۶۱).

فارابی، بر مبنای سنت اندیشه سیاسی قدیم مخصوصاً متأثر از شاه - فیلسوف افلاطونی و نظر به نبوت و امامت، تمایز مدینه فاضله را از مدینه‌های غیر فاضله، در کانون تحلیل خود از رأس هرم اجتماعی، یعنی رئیس مدینه قرار داده است (طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران ۱۳۸۲: ۱۶۶) و شرایط لازم برای بقای حیات سیاسی یک نظام سیاسی را در وجود او (رئیس اول) خلاصه می‌کند و بیان می‌کند چنان‌که مدینه‌ای فاقد فیلسوف باشد که بتوان امور را به او سپرد، در یک چشم به هم زدن نابود خواهد شد (فارابی، همان: ۱۲۶).

به عقیده فارابی این زمامدار باید افضل انسانها باشد تا انسانهای زیر فرمان خود را به سعادت رهنمون گردد و الا امکان ندارد کسی که خود به هیچ فضیلتی آراسته نیست، بتواند دیگران را فضیلت‌مند بار بیاورد (فارابی، فصول الممتحنة: ۹۳).

خلاصه، از منظر فارابی مدینه‌ای را می‌توان فاضله دانست که اعضای آن برای بر آورده شدن چیزهایی که برای رسیدن به سعادت لازم است، تعاون داشته باشند و رئیس آن، فیلسوف، دارای ارتباط با مبدأ وحی و مهارت و شناخت کافی تجربی باشد.

ویژگی مدینه فاضله فارابی

در باره اوصاف و ویژگیهای مدینه فاضله به چند مطلب می‌توان اشاره نمود، تعاون؛ خدا هدف نهایی؛ شناخت خدا؛ با فضیلت بودن مردم؛ عدالت؛ محبت و الفت؛ زندگی مسالمت‌آمیز در اینجا به طور مختصر به دو مورد آن می‌پردازیم:

۱. تعاون

یکی از ویژگیهای مدینه فاضله فارابی همکاری نمودن با دیگری برای بقای جامعه مدنی و کمال انسانهاست. فارابی می‌گوید:

جماعت کثیر از مردم که با یکدیگر هم کاری دارد گرد هم آمده و هرکس بعضی از نیازهای دیگری را برای قوام خود که به آنها احتیاج دارد برآورده می‌کند (فارابی، آراء اهل المدينة الفاضلة: ۲۲۰).

فارابی آنجا که مدینه فاضله را تعریف می‌کند، بر تعاون برای رسیدن به سعادت تأکید می‌ورزد.

۲. عدالت

از فضایل و اوصاف مدینه فاضله فارابی که از مهم‌ترین آنهاست از عدالت است. فارابی وقتی عدالت را تعریف می‌کند می‌گوید: عدالت آن است که همه افراد مدینه به سعادت و کمال نیکو برسند و تمام افراد حق حیات لایق به شأن خود را داشته باشند. هر عضوی از افراد وظیفه خود را به انجام برساند و تابعیت از حاکم داشته باشد و زمامدار هم متصل به عقل فعال باشد و دارای اخلاق نیکو و پسندیده. تمام افراد مدینه حقوق و وظایف دیگری را محترم بشمارند و به آن تعدی نکنند فارابی وقتی عدالت را تعریف می‌کند می‌گوید: عبارت است از تقسیم خیر بین مردم مدینه و خوبیها و نیکیهایی که ماندنی باشد و آن عبارت است از سلامتی و ثروت و جوانمردی و دیگر نیکیها که ممکن است تمام افراد مدینه در آن شرکت داشته باشند. بنابراین، ندادن حق فرد در مدینه، ظلم به اوست و دادن بیشتر از حق او، ظلم به دیگران (فارابی، فصول المنتزعة: ۹۳).

رهبری در مدینه فاضله

با تمام ویژگیها و خصوصیات که برای مدینه فاضله بیان شد، به عقیده فارابی حیات یک جامعه سیاسی بستگی به رهبری آن جامعه دارد. از نظر او این زمامدار باید افضل انسانها باشد به تبع سیاست او نیز سیاست نیک خواهد بود چنانکه می گوید:

کشورداری در مدینه فاضله یا آرمان شهر همان است که سیاستمداران به گونه‌ای از برتری و فضیلت نائل می‌گردند که ممکن نیست به آن فضیلت برسند مگر به فضایل نائل آید (همان).

اگر ایستادگی یک جامعه به حکومت نیکوست، اساس حکومت شایسته نیز رئیس فاضل است و وجود او سبب تشکیل مدینه می‌گردد (فارابی، آراء اهل المدینه الفاضله: ۱۱۶). همان‌طور که وجود عالم هستی وابسته به وجود سبب اول است و استقرار وجود بدن به قلب، در شهر نیکو نیز رهبر محور و پایه مدینه است. بنابراین، باید گفت از دیدگاه فارابی هر کسی توانایی آن را ندارد که ریاست جامعه و مدینه آرمانی را به عهده داشته باشد کسی می‌تواند عهده دارین وظیفه شود که دارای صفات ذیل باشد.

۱. فلسفه ورزی «تفلسف»: ریاست در صورتی کامل است که قواعد کلی آن با فلسفه نظری آمیخته شود و با تفکر استنباط گردد (فارابی، تحصیل السعاده: ۴۶). رسیدن به واقعیت از تدبیر خداوند در جهان هستی بدون فلسفه امکان ندارد. بنابراین، رئیس مدینه باید حکیم فیلسوف باشد. از نظر فارابی فیلسوف کامل کسی می‌تواند باشد: که اولاً: علوم نظری را تعلیم دیده باشد، و ثانیاً: باید علوم را کسب کند و تا آنجایی که در توان دارد آن را در جامعه کاربردی کند و شایستگی علمی و اجرایی را توأمان باید داشته باشد (همان: ۴۷).

۲. ارتباط با مبدأ وحی: به عقیده فارابی رهبری اجتماع باید نبی و یا امام باشد: یعنی رئیس اول را گذشتگان پادشاه می‌گفتند و حال اینکه در حقیقت به وی وحی

نازل می شود (فارابی، *السیاسة المدنية* ۱۳۶۶: ۷۹).

انسان موجود مدنی بالطبع است

در هر اندیشه سیاسی، قرائت خاصی از انسان، خواه به طور آشکار و خواه به طور ضمنی نهفته است و این قرائت نقش مهمی در هندسه فکری آن اندیشه دارد. توضیح اولیه بسیاری از مسائل ثانویه در اندیشه‌های سیاسی را باید در برداشت خاص آن متفکر از طبع بشر جست‌وجو کرد (بشیریه، *دولت عقل* (ده گفتار در فلسفه و جامعه‌شناسی سیاسی ۱۳۷۴: ۵).

مطرح نمودن پرسشهایی مانند این که آدمی دارای چه اجزا و عناصری است، غایت وجودی انسان یا معضل وجودی او چیست آیا سرشت و طبع انسان، نیک است یا شر، آیا انسان طبعاً موجودی اجتماعی است یا غیر اجتماعی، و پاسخ به این پرسشها، در شناخت هر اندیشه سیاسی نقش بسزایی دارد. اکنون نگرش فارابی را در این باره بررسی می‌کنیم.

انسان در دایره معرفت و شناخت فلسفی فارابی، موجودی اجتماعی بوده و گرایش به خیر و کمال دارد. فارابی در مباحث انسان‌شناسانه خود، انسان را موجودی بالطبع اجتماعی و مدنی می‌داند و معتقد است که انسان در جامعه، به کمال و سعادت می‌رسد، چه در نگرش وی انسان موجودی کمال‌جو و غایت‌گراست و این مهم، جز در زندگی اجتماعی میسر نیست. از این جهت، در این راه، انسان با هم‌نوعان خود همکاری می‌کند و با جهت‌دهی به امیال و شهوات خود، خیرخواه خود و دیگران خواهد بود و خود را متخلق به همه فضایل و ملکات می‌سازد تا به سعادت که برای وی مطرح است، نایل آید. از طرف دیگر، با این کار، در جهت رفع نیازهای اولیه خود برمی‌آید. او مکانی را که انسان در آن به این امور می‌پردازد؛ مدینه می‌داند. و در این مورد می‌نویسد:

انسان از آن موجوداتی است که به امور ضروری و کمالات و جودی نمی‌رسد، مگر به اجتماع افراد بسیار در یک مکان (مدینه) (فارابی، السیاسة المدنیة: ۶۹)

صفات رئیس اول مدینه فاضله

۱. زبان او را قدرت و نیرویی بود که به واسطه گفتار هر آنچه می‌داند مجسم کند.
۲. مردم را به خوبی برای رسیدن به سعادت راهنمایی و ارشاد کند.
۳. تمام اعضا باشد و قوت‌های آن در انجام کارهایی که مربوط به اعضاست به آن امکان داده، یاوری نماید.
۴. بدن او چنان ثبات و استواری داشته باشد که بتواند در کارهای جنگی مباشرت کند.
۵. بالطبع خوش فهم و سریع‌التصور باشد. مقصود گوینده را بر حسب واقع و نفس الامر بفهمد.
۶. دارای حافظه قوی باشد و فراموشکار نباشد.
۷. فطن و هوشمند باشد.
۸. دوستدار تعلیم و استفاده از آن و منقاد باشد.
۹. دوستدار راستی و راستگویان بود و دشمن دروغ و دروغگویان.
۱۰. برخوردن و نوشیدن و منکوحات آزمند نباشد.
۱۱. نفس او بزرگ و دوستدار کرامت باشد و بالطبع خود را در مرتبه‌ای بالاتر از امور ناپسند بداند.
۱۲. متاع این دنیا از جمله درهم و دینار برای او بی‌ارزش باشد.
۱۳. بالطبع دوستدار دادگری و دادگران و دشمن ستم و ستمگران باشد.
۱۴. بر هر کاری که انجام آن را لازم می‌داند قوی العزم باشد (فارابی، اندیشه‌های

اهل مدینه فاضله: ۲۷۱ - ۲۷۴).

فارابی گمان دارد که جمع شدن مجموعه این صفات در افراد انسانی کار بس مشکلی است. لذا افرادی می‌توانند رئیس مدینه شوند که به طور فطری و بالطبع مهیا و آماده ریاست بوده و ملکه خاص این گونه ریاست قبلاً برای آنان حاصل شده باشد. بدین جهت، تعداد این گونه افراد که این خصلتها با وجودشان سرشته شده باشد، کم است و اگر هم باشند یکی پس از دیگری یافت شوند. فارابی برای پایداری نظام حکومتی مدینه فاضله خود پیش‌بینیهای لازم را کرده و معتقد است که اگر در زمانی رئیس اول نباشد، فرد دومی جانشین او می‌شود که از بدو تولد دوران کودکی شرایطی که در مورد رئیس اول گفته شد در او جمع شده باشد.

در اندیشه فارابی، نه تنها انسان طبعاً اجتماعی است، بلکه فراتر از آن سیاسی است. او سیاست را به معنای تدبیر زندگی جمعی و علم سازماندهی یک اجتماع سیاسی، از خانواده، محله، کوی، شهر، کشور و جامعه جهانی می‌داند که موضوع اساسی آن، رهبری زندگی جمعی، از وضع موجود به وضع مطلوب است. همچنین فارابی منشأ زندگی جمعی را وجود گرایشها و انگیزه‌هایی در درون انسانها می‌داند که برای رفع نیازهای ضروری خود، با یکدیگر تعامل و همکاری می‌کنند.

اینک به بررسی مدینه فاضله افلاطون می‌پردازیم تا ببینیم که چه شباهتها و تفاوت‌هایی بین هر دو مدینه فاضله وجود دارد.

مدینه فاضله از دیدگاه افلاطون

طرح مدینه فاضله افلاطون بعد از آن بوده است که وی تمام نظامهای موجود در جامعه را نامطلوب و ناقص و دور از حقیقت می‌دانست؛ لذا دست به تأسیس یک مدینه ایده‌آل زد. گرچه افلاطون از مدینه فاضله تعریف منظمی ارائه نکرده است، ولی می‌توان دیدگاه او را چنین بیان نمود: مدینه فاضله یا نیک‌شهر در یونان

(kllipolis) جامعه‌ای است که در آن خرد، دانش، فضیلت و عدالت حکمفرماست. در مدینه فاضله افلاطون، رهبر کسی است که از نظر عقل بی‌نظیر است و وجود ابدی و لایتغیر را درک می‌کند. به طور کلی سنگ بنای مدینه فاضله افلاطون مبتنی بر معرفت عقلی است که مر تبط با عالم مُثُل است.

انسان موجود مدنی بالطبع

به عقیده افلاطون انسان موجودی ذاتاً اجتماعی و متمایل به زندگی در جمع است و این مسئله علاوه بر رفع نیازهای مادی، یک نیاز مستقل برای وی محسوب می‌شود. افلاطون از زبان سقراط ابتدا منشأ اقتصادی داشتن کشور و برآورده ساختن حاجات طبیعی را مطرح می‌نماید (کاپلستون، تاریخ فلسفه ۱۳۶۲: ۳۰۹). به طور مشخص، علت پیدا شدن شهرها از نیاز انسانها به یکدیگر ناشی می‌شود. انسانها به دلیل داشتن نیازهای فراوان، اما تواناییهای اندک، به زندگی جمعی پیوستند. بنابراین، پایه و اساس شکل‌گیری جوامع احتیاجات انسان به یکدیگر بوده است: «به عقیده من، علت احداث شهر این است که هیچ فردی برای خود کافی نیست، بلکه به بسیاری از چیزها نیازمند است. یک احتیاج باعث می‌شود که انسانی، انسان دیگر را با خود شریک کند، پس احتیاج دیگری او را و او دار می‌کند که با شخص دیگری بیوندد و بدین ترتیب، کثرت جوامع باعث می‌شود که عده زیادی نفوس در یک مرکز گرد آمده، باهم معاشر شوند و به یکدیگر کمک کنند و ما این تجمع را شهر می‌نامیم ... پایه و اساس شهر احتیاجات ما خواهد بود» (افلاطون، جمهور ۱۳۸۳: ۱۱۵). پس هر فردی تنها در یک فن مهارت دارد. بنابراین، در شهر آرمانی افلاطون هیچ کس به قول معروف همه فن حریف نخواهد بود.

اما آنچه را می‌توان به عنوان نتیجه از این بحث به دست آورد و به آن اشاره نمود این است که بر این اساس، به نظر افلاطون زندگی اجتماعی بشری اجتناب‌ناپذیر

است (ملکیان، تاریخ فلسفه غرب: ۱/ ۲۶۴).

ویژگیهای مدینه فاضله افلاطون

ویژگیهای مدینه فاضله افلاطون را چند چیز تشکیل می‌دهد: عدالت، رهبری؛ پاسداران؛ خانواده؛ اقتصاد؛ قانون؛ اما در اینجا به دو مورد از موارد بالا اشاره می‌کنیم.

۱. عدالت

افلاطون تنها چاره را برای حفظ آتن از ویرانی و تباهی در عدالت می‌دانست، چرا که هیچ چیز بیش از نابلدی و خودخواهی سیاسی افلاطون را آشفته نمی‌ساخت که به ویژه در آتن روزگار او، و به طور کلی در کل جهان یونانی رایج بود. علاوه بر این، آموزه‌های سوفسطایی مبتنی بر اخلاق ارضای خویشتن که حاصلش فرد گرایی افراطی بود نیز موجب گردیده بود که شهروندان منصبهای دوستی را صرفاً به خاطر مقاصد خودخواهانه خویش در دست گیرند و به تدریج آتن به دو گروه متخاصم غنی و فقیر، ستمگر و ستم‌دیده تقسیم شده بود. حمله افلاطون به فردگرایی افراطی، صورت ساختن جامعه‌ای آرمانی تحت حاکمیت عدالت به خود گرفت، زیرا افلاطون علاج این زشتی را در عدالت می‌دانست. از اینجاست که عدالت نقش بسیار مهمی در افکار افلاطون پیدا می‌کند.

۲. رهبری

اکنون به مهم‌ترین نظریه افلاطون، یعنی رهبری در مدینه فاضله می‌رسیم. تا چند دهه پیش، مهم‌ترین سؤال در فلسفه سیاسی این بود که چه کسی باید حکومت کند یا حاکم چه ویژگیهایی داشته باشد. هر چند امروزه بیشتر فلاسفه سیاسی به چگونگی حکومت می‌اندیشند تا چگونگی حاکم.

افلاطون در فلسفه سیاسی خود به دنبال این سؤال است که چه کسی باید حکومت کند. از نظر افلاطون تنها فلاسفه هستند که شایستگی حکومت را دارند. او نظریه فیلسوف - شاه را مطرح می‌کند. افلاطون با دیدن اینکه دموکراسی چگونه رو به زوال و نابودی می‌رود و سرکار آمدن کسی که معروف به «سی تن» بود، شاهد بی‌عدالتی در حق سقراط بود که منجر به مرگ وی شد. افلاطون در این فکر شد که وضعیت زمانه برای اصلاح امور مناسب نیست، زیرا عقل و خرد در اداره امور جایگاهی ندارد:

بر اثر تفکر و تحقیق به این نتیجه رسیدم که امروز همه جامعه‌ها به طرز بسیار ناپسندی اداره می‌شوند و این وضع هرگز دگرگون نخواهد شد، مگر اینکه در معالجه آنها روشی خارق‌العاده پیش گرفته شود و بخت و اقبال نیز از یاری دریغ نرزد. برای اینکه حق فلسفه را ادا کرده باشم فاش می‌گویم که تنها فلسفه می‌تواند زندگی خصوصی و اجتماعی آدمیان را سازمان بخشد. از این رو، آدمیان هنگامی از بدختی رهایی خواهند یافت که یا فیلسوف راستین زمامدار جامعه شوند، یا کسانی که زمام امور جامعه را به دست دارند به فلسفه روی آورند و در آن به اندازه کافی تعمق کنند (افلاطون، دوره آثار افلاطون ۱۳۷۵: ۱۹۷۰).

از نظر افلاطون بحران سیاسی اجتماعی آتن و نیز تباهی همه شهرهای فعلی را غیر از فلاسفه راستین نمی‌تواند کسی دیگر نجات دهد، اصلاح شیوه‌های فرمانروایی و بهبود اوضاع ممکن نخواهد شد مگر اینکه فیلسوف زمام امور جامعه را به دست بگیرد.

خصوصیات فیلسوف زمامدار

افلاطون برای فلاسفه صفات و خصوصیات ذکر می‌کند و از آنها نتیجه می‌گیرد که فقط فلاسفه لیاقت و شایستگی رهبری مملکت را دارد و آن خصال عبارت است

۱. درک حقایق

فلاسفه به عدالت مطلق و کلیه حقایق علم دارند و حقایق مطلق را مشاهده کرده‌اند از این رو، فقط آنان شایستگی و لیاقت حکومت را دارند. فلاسفه برای حکومت کردن نسبت به سایر انسان‌ها همان نسبت را دارند که بینایان در برابر کوران دارند. همان‌گونه که شخص کور صلاحیت پاسبانی ندارد، غیر فیلسوف نیز صلاحیت حکومت ندارد (افلاطون، جمهور ۱۳۸۳: ۳۳۶ - ۳۳۵).

۲. خویشن‌داری

از نظر افلاطون فیلسوف حقیقی خویشن‌دار است و از هرگونه حرص و طمع آزاد است، علت اینکه فیلسوف دنبال طمع نیست افلاطون این‌گونه توضیح می‌دهد: زیرا موجباتی که دیگران را به کسب ثروت و تجمل وادار می‌کند در او تأثیر ندارند و طلب این چیزها به هیچ وجه با روحیه او سازگار نیست (همان: ۳۳۸).

۳. دور بودن از فرومایگی

در اندیشه افلاطون، فیلسوف از هرگونه دنائت طبع و پستی به دور است، زیرا پستی و طمع با روح خداگونه انسان نمی‌سازد، برای اینکه روح انسانی از نظر افلاطون همواره به سوی خداوند آهنگ دیدن دارند (همان: ۳۳۹). با توجه به این نظر باید چنین انسانی به عنوان زمامدار انتخاب شود.

«... فیلسوف از هرگونه دنائت طبع مبرا است ... پستی با روح انسانی سازگار نیست» (همان: ۳۳۸).

۴. اعتدال و میانه‌روی

در بازکاوی اندیشه افلاطونی، به این نکته می‌رسیم که وی همواره تأکید دارد که

انسان باید معتدل باشد و از افراط و تفریط دوری کند. همان طور که افلاطون این مبنا را در اندیشه اقتصادی خود دارد، این اندیشه را در حوزه اخلاق هم جاری و ساری می‌داند. با اعتدال می‌توان به حقیقت اشیا رسید، اما با افراط و یا تفریط انسان سقوط می‌کند و به نابودی کشیده می‌شود.

افلاطون از زبان سقراط چنین بیان می‌کند:

... راستی با اعتدال تجانس دارد یا با افراط؟ گفت: با اعتدال. گفتم: پس باید در جست‌وجوی نفوسی بود که علاوه بر صفات دیگر دارای اعتدال و حسن سیرت باشند و طبعاً مستعد پی بردن به حقیقت اشیا باشند (همان: ۳۴۰).

بنابراین، افلاطون با ذکر اوصاف به این نتیجه می‌رسد که حتماً باید رهبری مملکت را فلاسفه بر عهده بگیرند:

آیا تو حاضر نخواهی بود که زمامداری شهر را منحصر به این گونه مردم که از حیث تربیت و تجربه به درجه کمال رسیده باشند «حافظه خوب، سرعت فهم، علوهمت، حسن سیرت، علاقه به راستی، عدالت، شجاعت و اعتدال» واگذار کنی؟ گفت: قابل انکار نیست (همان، ص ۳۴۰). «برای نگهبانی شهر ما کامل‌ترین افراد همانا فلاسفه‌اند (همان: ۳۷۲).

محدودیت‌های تاریخی

چنان‌که قبلاً گفته شد، مبنای فلسفه سیاسی فارابی، الگوی آرمان‌شهر، حکومت فیلسوفان در آن، طبقات و غایت آن از مفاهیم افلاطونی است که جامعه‌ای اسلامی به تن کرده و با فرهنگ مسلمانان شکل یافته است، اما با توجه به زمان زندگی فارابی تفاوت‌هایی هم یافته است.

فارابی در زمانی می‌زیست که جامعه اسلامی به دلیل کشمکش‌های فرقه‌ای و

عقاید گوناگون در باطن از هم پاشیده بود، گرچه در ظاهر جلوه زیبایی داشت. عناصر و عقاید غیر اسلامی در اذهان مسلمانان رسوخ نموده بود. فلسفه و علم یونانی در میان بسیاری از پیروان شریعت اسلامی جا باز نموده بود.

فارابی سعی نمود تا عقاید اسلامی را با اندیشه یونانی تطبیق دهد و تأثیر بسیاری از افلاطون پذیرفت. در عین حال، نمی‌توان گفت فارابی یک شارح و مقلد است، زیرا عقاید سیاسی وی، اساساً بر یک جهان‌بینی الهی بنا شده است. فارابی وارث تفکر فلسفی از افلاطون تا شارحان اسکندرانی است. تحقیق فلسفی او را متعلق به تفکر و فرهنگ اسلامی بدانیم و نگوییم هر چه گفته و نوشته است در اصل و مبنای یونانی است (دوری، همان: ۲۰۲). در حالی که افلاطون عقایدش را درباره دولت ایده‌آل با شرایط تاریخی و عینی و دموکراسی آتنی گسترش می‌داد، آن هم بعد از تجارب شخصی زیاد و تلخ در میدان سیاست، اما فارابی تحت شرایط اجتماعی و تاریخی واقعی حکومت دین‌سالارانه و خودکامه خلافت عباسی می‌اندیشید و زندگی زاهدانه‌ای داشت. البته افلاطون هم با علم الهیات آشنایی داشت، اما این آشنایی در اندیشه سیاسی وی عامل تعیین‌کننده‌ای نبود، بلکه بر عکس، عقاید دین وی متأثر از تمایلات سیاسی دنیوی وی بود (طباطبایی، همان: ۱۶۰). بنابراین، مدینه فاضله افلاطون اساساً دنیوی است تا اسطوره سازی کلامی ایده‌آل. کتاب جمهور گواه این مدعاست.

اما دولت ایده آل فارابی گرچه عقلی و انتزاعی از مدینه فاضله افلاطون است (دوری، همان: ۱۷۰) و ساختار آن افلاطونی است، در عین حال آرمان‌شهر فارابی بنیاد کلامی، مذهبی دارد. این با توجه به تعریف او از علم مدنی مشخص می‌شود، فارابی می‌نویسد:

علم مدنی در نخستین گام، سعادت را بررسی می‌کند و آن را بر دو نوع می‌داند: سعادت که گمان می‌رود سعادت است بدون اینکه چنین باشد.

سعادت‌ی که در حقیقت سعادت است و آن عبارت است از چیزی که به دلیل ذاتش مطلوب است و هیچ‌گاه برای رسیدن به امر دیگری طلب نمی‌شود و سایر امور به دلیل دستیابی به آن طلب می‌شود. پس هرگاه به سعادت برسیم طلب را از دست می‌دهیم و این امر در حیات و دنیوی به دست نمی‌آید، و آن سعادت نهایی است، و آنچه گمان می‌رود سعادت است و در واقع چنین نیست، مانند ثروت، لذت و کرامت، و یا انسان تعظیم و تکریم می‌شود، و غیر از این موارد که در زندگی به دست می‌آید، خیرات نامیده می‌شود (فارابی، الملة: ۵۲).

با توجه به این مطالب نمی‌توان پذیرفت که علم مدنی فارابی صرفاً افلاطونی بوده است. در اینکه فارابی کلیات و چهار چوب آرای خود را از افلاطون گرفته است، شکی نیست، اما نمی‌توان او را صرفاً تابع افلاطون دانست؛ زیرا او فلسفه یونانیان اعم از فلسفه نظری و عملی را به نحو تازه‌ای مورد تفسیر قرار داده است، داوری معتقد است. حتی نباید پنداشت که فارابی علم مدنی را عیناً به همان معنایی که افلاطون و ارسطو از علم سیاست گفته‌اند، دانسته است (داوری، همان: ۱۵۶). تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که فارابی مؤسس فلسفه جدیدی است که با استادان یونانی متفاوت است، زیرا وی در برخی شعب تفکر فلسفی مانند الهیات، معرفت‌شناسی، اخلاق و مخصوصاً آرای سیاسی، بذر نو کاشت.

این به آن معنا نیست که فارابی فلسفه یونانی را رد کرده است و یا معنای اقوال استادان بزرگ فلسفه را در نیافته است. وی منکر سهم افلاطون و ارسطو در تکوین فلسفی سیاسی‌اش نیست، زیرا تفکر فلسفی بالذات یونانی است. فارابی معتقد است که تمام فلاسفه شاگردان این دو هستند. وی خود را مقلد نمی‌داند، بلکه احیاگر می‌داند:

در اینکه فارابی کلیات آرای خود را از فلاسفه یونانی اخذ و اقتباس کرده است اختلافی نیست و خود هم به این معنا اذعان داشته است.

اما به عنوان یک محقق چنان اجزا را در یک هیأت تألیفی و سیستم قرار داده است که به حق او را مؤسس فلسفه اسلامی (معلم ثانی) بعد از معلم اول «ارسطو» خوانده‌اند و او در جزئیات امور با استاد یونانی متفق‌الرأی نیست (همان: ۲۰۳).

پس فارابی از مصالح یونانی هیأتی جدید ساخت که متناسب محیط و شرایط فرهنگی و سیاسی زمانه اوست. وی بنیانگذار فلسفه‌ای جدید است که در عین شیفتگی به معلمان یونانی فلسفه، مسائل جامعه خویش را از نظر دور نداشته و کوشیده است تا بر مبنای اصول یونانی، طرح نو در اندازد.

مقایسه مدینه فاضله دو فیلسوف

با مقایسه مدینه فاضله فارابی با آرمان‌شهر افلاطون، تفاوت‌های بسیاری می‌بینیم. مدینه‌هایی که در طول تاریخ غرب به شکل‌های مختلف پی ریزی شده که در دوره جدید به اسم اوتوپیی «utoipie»، یاد می‌شود هم از افلاطون الگوبرداری نموده‌اند. «مدینه فاضله افلاطون، سرمشق تمام اوتوپیی نویسان بوده است» و صرفاً با تقلید از مضامین جمهور ساخته و پرداخته شده‌اند (داوری، همان: ۱۵۶).

اوتوپیی افلاطون و دیگران که از وی تقلید کرده‌اند، دارای ویژگی‌های مشترک بسیاری است:

۱. خدا در آن غایب است، زیرا اوتوپیی آنها ساخته بشر است. سعادت که مورد نظر آنها است، صرفاً حاکی و مادی است، در حالی که مدینه فاضله فارابی علاوه بر امور مادی، به دنبال سعادت واقعی است که عبارت است از نیل به درجات بالای عقلی و اتصال به عقل فعال که امری است کاملاً معنوی. به بیانی دیگر، سعادت که در مدینه فاضله غربیها تعریف شده است، در آرای فارابی نوعی سعادت ظنی است که ویژه مدینه جاهله است. حتی افلاطون هم وقتی بر روی دین تکیه دارد، مراد و منظورش دینی است که تابع فلسفه باشد (همان: ۹۱).

در مدینه فاضله آنها دین نمی‌تواند جای داشته باشد، زیرا دین و تذکر به فقر ذاتی است. از دیگر سو، اوتوپیا وظیفه دارند که آدمیان را از احساس هر گونه عجز و ناتوانی دور نگه دارند. بنابراین، هیچ دینی نمی‌تواند در اوتوپیا وجود داشته باشد.

۲. اندیشه و تفکر غایب است، زیرا آنچه در آرای آنها مهم است، ایمان و عمل بدون اختیار است. مردم در این اوتوپیا چنان در جامعه هضم و استحاله شده‌اند که فرصت خلوت کردن که لازمه تفکر است، ندارند. در حالی که اختیار یکی از اساسی‌ترین اصول مدینه فاضله فارابی است.

۳. اوتوپیا معمولاً جزیره‌ای هستند؛ محصور در دریاها و اقیانوسهای ساکت و آرام. مردم آن، چنان از دیگران جدا زندگی می‌کنند که باخارج هیچ‌گونه ارتباط ندارند. درحالی که مدینه فاضله فارابی متشکل از جغرافیایی است که از محله‌های کوچک شروع می‌شود و به وسعت زمین امتداد پیدا می‌کند.

۴. اوتوپیا شبیه هم هستند. سازوکار اوتوپیا معمولاً شبیه هم و بر اساس برابری ساکنان آن است. این مبنا از چنان قدرتی برخوردار است که هیچ‌گونه امتیاز را بر نمی‌تابد. چون افلاطون هرگونه تحول و رشد در مدینه را به مثابه انحطاط می‌دانست. در حالی که «مدینه فاضله فارابی تمایزات (طبیعی، اکتسابی) به خوبی رعایت شده است. بنابراین، مدینه فاضله فارابی بر عکس دولت آرمانی افلاطون دارای موقعیت و جغرافیای کوچک و محدوده مشخص و جمعیت محدود نیست و می‌تواند شامل تمام محدوده زمین تا یک شهر کوچک باشد و جمعیت معینی ندارد و معماری آن مهم نیست.

از مجموع آثار فارابی می‌توان به این نتیجه رسید که مدینه فاضله او صرفاً عقلی و انتزاعی است. بر عکس، افلاطون و اوتوپیاها جدید غربی بر اساس خیال و توهم ساخته شده است تا جایی که خود افلاطون هم در امکان تحقق آن تردید داشت (افلاطون، جمهور: ۲۷۰).

نوع نگاه فارابی به مدینه فاضله را در قلمرو زمامدار مدینه فاضله باید جست. فارابی می‌گوید: وی رئیس مدینه فاضله و رئیس امت فاضله و رئیس همه معموره زمین است. باید گفت، افلاطون در پی‌ریزی اوصاف آرمان‌شهر حداقل ماهیت خوب را توصیف می‌کند و الگوی خیالی می‌سازد تا هر کس در هر جای زمین که بخواهد به اوصاف آن آگاهی داشته باشد. اما مدینه فاضله فارابی چنان‌که رضا داوری معتقد است، صرفاً خیال نیست. به نظر او آرمان‌شهر و مدینه‌های مضاد با آن، آمادگی تحقق را دارد. در حقیقت صورت عالم معقول در عالم محسوس است. بنابراین، پی‌ریزی فلسفه مدینه فاضله فارابی شکل بازسازی شده ماده محسوس در عالم معقول است.

اجتماع و حکومت

هر دو فیلسوف، معتقدند، برای نجات بشر حکومت فاضل و نیکو ضروری است، تا بتواند مردم را برای دستیابی به عدالت و سعادت یاری کند. از همین جاست که هر دو فیلسوف گامهای ابتدایی را برای طرح آرمان‌شهری برمی‌دارند. با نگاه اجمالی به عصر زندگی آن دو به این نتیجه می‌رسیم که اوضاع و شرایط زمانه آنها مطلوب نیست و نیاز به اصلاح دارد، آن دو هم در پی اصلاح وضع موجود بودند و هم به دنبال پی‌ریزی شهر آرمانی، فارابی نیز همانند افلاطون، به قول سید جواد طباطبایی بحران سیاسی را بحران در اندیشه می‌داند. راه حل بحران و اصلاح وضع موجود باید بر اساس فلسفه باشد (طباطبایی، همان: ۱۶۰).

اما انگیزه‌های هر یک در اندیشه آرمانگرایانه متفاوت است. تفکر فلسفی افلاطون حول محور عدالت، تعریف و ویژگیهای آن دور می‌زند، وی معتقد است، بحرانهای موجود با این دلیل است که مردم زمانه عدالت را چه در عمل فردی و چه در پهنه روابط اجتماعی گم کردند. آن هم به این دلیل است که مردم به زندگی خیر

و شر نآشنا بوده و راه رسیدن به خیر و نیکی را گم کرده‌اند. افلاطون با برگشت به ارزشهای فرهنگ زمانه خویش، خصوصاً با اعتقاد به پولیس سرچشمه همه خیرات، بر این باور بود که جماعت نیازی به حاکمیت دارد تا هدایت شود. برای تمام یونانیان باستان تصور دستیابی به فضیلت و کمال انسانی جز در سایه جامعه که برداشت پولیس بود امکان‌پذیر نیست. دیدگاه افلاطون و شاگرد او ارسطو که انسان حیوان اجتماعی است، از همین جا سرچشمه می‌گیرد (کاپلستون، همان: ۳۰۵).

در اندیشه یونانی دولت‌شهر همواره ارزش خاص خود را داشت، اما شاگردی در مکتب سقراط و تجربیات تلخ از شکستها افلاطون را وادار به نظریه پردازی در باب سیاست نمود. اگر زندگی اجتماعی فاسد باشد، زندگی فردی رشد نمی‌کند و به هدف نمی‌رسد (کاسیرر، افسانه دولت ۱۳۶۳: ۱۳).

فارابی مفهوم مدینه را به عنوان اجتماع کامل مدنی که سرمنشأ خیر و کمال برای افراد آن باشد، از افلاطون به عاریت گرفت. اما برعکس او به جای عدالت سعادت را هدف نهایی آن دانست و معتقد شد که این انسان به فضیلت و سعادت نمی‌رسد مگر با پدید آمدن اجتماع و در وجود انسان پایدار نمی‌شود مگر به وسیله حکومتی که در پرتو آن، این افعال و سنن و عادات و ملکات اخلاقی در شهر و در میان مردم رواج یابد (فارابی، احصاء العلوم: ۱۰۷).

در اینجا تذکر این نکته در ضمن موضوع مورد بحث اهمیت دارد که حکومت در اندیشه فارابی خودکامه نیست، بلکه خواست و اراده مردم در آن نقش بالایی دارد. حکومتی که مبتنی بر اراده مردم نباشد و از دل مردم بیرون نیامده باشد، حکومت مطلوب نیست، زیرا در حقیقت، خوبی و خیر و نیز بدی و شر اموری هستند که با اراده و اختیار به دست می‌آید. چه بسا جامعه‌ای پدید آید که در پی رسیدن به هدفهای غیر فاضله است و در آن همکاری صورت می‌گیرد. اما مدینه و اجتماع که در آن بر سر رسیدن به سعادت همکاری صورت گیرد اجتماع و مدینه

فاضله است (فارابی، آراء اهل المدینه الفاضله: ۱۲).

پس فارابی معتقد است دولت مدار جامعه است، اما وجود آورنده آن مردم‌اند. رواج و نشر اخلاق نیکو و خیر در میان مردم به عهده حکومت است، اما در اعمال و اجرای آن حکومت نمی‌تواند با خودکامگی عمل کند و هر چه را تشخیص داد بر جامعه تحمیل کند «حکومت باید در علاقه‌مند کردن مردم به حفظ این ملکات کوشا باشد تا از میان نرود» (فارابی، احصاء العلوم: ۱۰۷).

چنین استنباط می‌شود که نسبت مردم با دولت زور و سلطه نیست، بلکه این رابطه بر اساس تعلیم و تربیت و راهنمایی و ارشاد است. بر اساس آرای فارابی، وظیفه دولت آگاهی دادن مردم و ایجاد انگیزه‌های نیکوست و رشد این انگیزه‌ها باید مستمر باشد «حکومتی که بتواند افعال و سنن و ملکات ارادی را در مردم جایگزین کند، چنین حکومتی را حکومت یا ریاست فاضله می‌داند» (همان: ۱۰۷).

حکومتی که دارای چنین اوصافی باشد چگونه به وجود می‌آید؟ فارابی پاسخ می‌دهد: پیدایش چنین حکومت‌هایی تنها با نیروی خدمت و فضیلت امکان‌پذیر است تا مورد قبول مردم واقع شود و خوی فرمانبرداری را در دل آنان پایدار سازد و حاصل این خدمت را سیاست گویند (همان).

بنابراین، سیاست و علم مدنی در نظر فارابی همین خدمت است که استوانه جامعه مدینه فاضله است و آنچه خوی فرمانبرداری را در دل مردم ایجاد می‌کند نیروی خدمت و فضیلت حکومت و سیاست است. اما حکومت ساخته افلاطون به طور مطلق خودکامه است. چنین حکومتی تأکید بسیار بر این دارد که مردم فقط باید فرمانبردار باشند، اقویا حکومت کنند و ضعفا فرمان برند، اشراف بر توده مردم حکومت کنند (افلاطون، دوره آثار ۱۳۷۵: ۴۱۱۵ - ۴۱۱۶). حاکم باید حکومت کند و رعایا باید گردن نهند. اندیشه خودکامگی حکومت افلاطون تا جایی سلطه خود را بر مردم گسترش داد که حتی مردم اختیار موسیقی گوش دادن را بدون اجازه حاکم

ندارند. در واقع نگاه افلاطون به انسان تحقیرآمیز و بی‌اراده است. انسان از نظر او به مهره شطرنج می‌ماند که باید حرکت آن به دست بازیگر باشد. فارابی همچون افلاطون در اینکه انسان برای بقا و رفیع حوائج و رسیدن به کمال مطلوب نیازمند زندگی اجتماعی است، همداستان است، اما با انگیزه‌ای متفاوت. افلاطون بیشتر از محدوده جغرافیای یونان، به ویژه آتن، نمی‌اندیشید. اما فارابی وقتی بر اجتماع تأکید می‌کند، مدینه او عین شهر به معنای یونانی آن نیست. در نظر او افراد مدینه لزوماً در یک شهر نیستند و می‌توانند در شهرهای گوناگون پراکنده باشند، زیرا فارابی به گروه و افراد فاضله نظر دارد، نه به مدینه فاضله به معنای یونانی آن که به کلی تحقق آن غیر ممکن است (طباطبایی، همان: ۱۶۵).

چه کسی باید حکومت کند؟

هر دو فیلسوف بر این باور بودند که فلسفه دانش خاص است، اما با انگیزه‌های متفاوت. انگیزه افلاطون تاریخی و متأثر از حکومت‌های نامطلوب یونان بود و نگاه اقتصادی او بر دموکراسی. چنان‌که در پروتاگوراس می‌گوید: در انجمن شهر هنگامی که درباره ساختمانها بحثی پیش می‌آید، آتینان بی‌درنگ معماران را به انجمن می‌خوانند... ولی اگر موضوع بساط امور کشور باشد، هر کسی اعم از آهنگر و کفش‌دوز و دوره‌گرد، بقال، توانگر و تهیدست حق دارد بر خیزد عقیده خود را بگوید... و در چنین موضعی اظهار نظر کند (افلاطون، دوره کامل آثار: ۹/ ۱۰ - ۱۱). وی معتقد بود که دموکراسی مهارناپذیر است، لذا اصرار داشت که غیر متخصصان و جاهلان مجاز نیستند وارد سیاست شوند. در جای دیگر زمامدار را به ناخدای کشتی تشبیه می‌کند و می‌گوید: کسی که ناخدا نیست، نباید در امر دریا نوردی دخالت کند.

فارابی نیز سیاستش نتیجه‌ای از مبادی فلسفی و جهان‌شناختی اوست، به همین

جهت بحث خود را از مبادی موجودات آغاز می‌کند و با دقت و نظمی فلسفی پیش می‌رود، تا به رئیس اول مدینه فاضله که متصل به عقل فعال و دریافت کننده به واسطه حقیقتهاست می‌رسد که او پیامبر و رابط چیزی جز وحی نیست. افاضه فیض از عالم بالاست و وحی توسط عقل فعال به رئیس مدینه الهام می‌شود:

کسی شایسته ریاست مدینه است که به درجه‌ای از کمال رسیده باشد که خود بالفعل، عقل معقول شده باشد، نیروی خیال (قوه متخیله) او به نهایت کمال طبیعی آن برسد ... به کامل ترین مراتب انسانی رسیده باشد (فارابی، آراء اهل المدينة الفاضلة: ۸۰).

وی می‌گوید:

انسان در صورتی به این مقام می‌رسد که نخست به عقل منفع‌ل دست یابد، سپس به عقل مستفاد، و در نهایت به عقلی فعال اتصال یابد (فارابی، سیاست المدینة: ۷۹).

بنابراین، منظور افلاطون از اینکه فلسفه و سیاست را باید به افراد خاصی آموخت آن است که بسیاری از مردم از آموختن این دانش ناتوان‌اند و ظرفیت کاری فلسفی و سیاسی را ندارند، لذا نباید در امور فلسفی و سیاسی دخالت کنند. اما فارابی معتقد بود که فلسفه باید در دست افراد خاصی باشد، به این دلیل که فیلسوف به جهان بالا متصل است. پذیرای الهام الهی، هم پیامبر است و هم حکیم. معرفت و سیاست از نظر وی یعنی حقایق همان خرد است و خرد در راهنمایی جامعه به سوی نیک‌بختی نیز نقش دارد. در جواب این سؤال که چه کسی باید حکومت کند، فارابی همچون افلاطون پاسخ می‌دهد: فیلسوف شایستگی حکومت کردن را دارد.

فارابی در تمام آثار سیاسی خود در پی پاسخگویی به این سؤال است. فارابی معتقد بود که فلسفه و سیاست دانش خاصی است ولی دیگران هم می‌توانند به آن برسند. اما سؤال اساسی که وی در صدد پاسخگویی به آن بود، این است که چه

کسی برای ریاست مدینه فاضله شایسته است. با توجه به این چارچوب، سیاست فارابی، مخصوصاً ایده حکیم حاکم، افلاطونی است به نظر می‌رسد در این بحث، فارابی به طور عمده به افلاطون الهی اقتدا کرده و به نوشته‌های افلاطونی صبغه اسلامی داده است (طباطبایی، همان: ۱۶۲).

فارابی وقتی اوصاف رئیس مدینه فاضله را بیان می‌کند، بنا بر قول خودش همان صفات را افلاطون در جمهور آورده است. ادعای گزاف نیست اگر گفته شود که صفات رئیس فاضل فارابی بر گرفته از کتاب جمهور و قوانین افلاطون است. بنا بر نظر دکتر رضا داوری، فارابی در هیچ قسمت از فلسفه سیاسی و علم مدنی خود، به اندازه حاکم فیلسوف، صریح و روشن تحت تأثیر افلاطون نبوده است (داوری، همان: ۲۱۲).

تصوری که فارابی از واضع نوامیس به دست می‌دهد، بر نبی و امام هم قابل انطباق است. چنان‌که عبد الله نعمه معتقد است اوصافی که فارابی برای رئیس مدینه خود ابراز می‌کند، همان چیزی است که هشام بن حکم برای امام می‌گوید (نعمه، *فلاسفة الشيعة: ۵۳۵*). چنان‌که می‌گوید: من این معانی را از افلاطون و ارسطو اقتباس نمودم. آنجایی که می‌گوید: رئیس از راه تخیل به عقل فعال می‌رسد بر گرفته از بحث درباره رویارویی، افلاطون و ارسطو می‌باشد.

ویژگیهای حاکم از دیدگاه افلاطون و فارابی

افلاطون	فارابی
۱. حافظه خوب. ۲. سرعت در فهم. ۳. علو همت. ۴. حسن سیرت. ۵. علاقه به راستی و عدالت. ۶. شجاعت. ۷. اعتدال.	۱. خوش حافظه باشد ۲. هوش بالا و زیرکی دریافت مطالب باکمترین دلیل ۳. تام الا عضاء وسلامت اندام. ۴. کبیر النفس باشد. ۵. دوست داشتن عدالت و دشمنی با ظالم. ۶. دوستدار علم و دانش باشد. ۷. بی‌اعتنایی به درهم و دینار. ۸. شجاع باشد و اراده‌ای قوی داشته باشد. ۹. تهی از لهو و لعب و عدم آزمندی در شهوت شکم. ۱۰. میانه رو باشد، نه تند باشد و نه کند و آرام. ۱۱. بر اساس فطرتش تربیت شده باشد. ۱۲. خوش بیان باشد.

افلاطون و فارابی در اینکه حکمت و فلسفه پایه و زیربنای دیوار بلند و مستحکم آرمان شهر است هم عقیده‌اند. افلاطون استقرار شهر زیبا و مطلوب را در زمامداری فیلسوف و حکومت را در بودن، شاه فیلسوف یا فیلسوف شاه می‌داند و می‌گوید: مفسد نوع بشر هرگز نقصان نخواهد یافت مگر اینکه در شهرها فلاسفه به پادشاهی رسند یا آنانی که اکنون عنوان پادشاهی دارند حقیقتاً و جداً در سلک فلاسفه در آیند (افلاطون، جمهور: ۳۱۵). حکومتی از نظر افلاطون مطلوب است که پادشاه زمامدار آن فیلسوف است و بقیه هر چه هست، نامطلوب است.

فارابی نیز شبیه به همین را اعتقاد دارد و می‌گوید:

اگر حکمت از شرایط ریاست نباشد، ولی رئیس دارای دیگر شرایط باشد، مدینه گویی بدون رئیس باقی مانده است و در معرض نابودی

قرار می‌گیرد (فارابی، آراء اهل المدينة الفاضلة: ۱۳۶).

افلاطون حاکم فیلسوف را کسی می‌داند که وجودی و لایتغیر را درک می‌کند، صاحب حکمت است، وجود زیبای مطلق را تأیید می‌کند و علاقه به وجودی حقیقی دارد. درحالی که اکثر شهروندان جامعه در کثرت و تغییرات محو و حیران‌اند. تنها فیلسوف است که قدرت درک جاودان و لایتغیر را دارد (افلاطون، همان: ۲۳۵).

فارابی مجموعه استدلال افلاطون را می‌پذیرد و شهری را سعادت‌مند می‌شمارد که حاکم فیلسوف باشد، زیرا فلسفه یک استدلال عقلی است و استدلال عقلی مخصوص یک ملت، امت و منطقه خاص نیست، بلکه به پهنای جهان گسترده است. بنابراین، افلاطون و فارابی پادشاه فیلسوف را شرط قطعی و گریزناپذیر و پایه فاضله خودشان می‌دانند.

تفاوتها

فارابی با توجه به او ضاع سیاسی عصرش و مطالعه دقیق منابع دینی به تقسیم‌بندی‌ای رسیده بود که برای افلاطون مطرح نبود. در واقع در این مورد بحث فارابی ابتکاری و دارای نظریه‌های نو و تازه است:

۱. زمامدار مدینه باید با حقایق که به تعبیر فلاسفه عقل فعل و به زبان قرآن جبرئیل، رسول وحی است در ارتباط باشد.

۲. در مدینه فارابی، دینی حاکم است که با تفسیر فلسفی سازگار است؛ دینی که برون آن شریعت و درونش حکومت است. دینی که بر محور ریاست پیامبر به عنوان صاحب وحی و آورنده دین استوار است قطعاً با آنچه مورد نظر افلاطون بود مطابقت ندارد، هرچند شباهتهایی دارد چنان‌که فارابی می‌گوید: «لکن الروح القدس یخالطها فی البقطة و الروح النبوة ... فی النوم» (فارابی، نصوص الحکم: ۲۵۱). لکن

اصلی‌ترین بحث در فلسفه اسلامی نبوت است.

۳. افلاطون معتقد بود دولت و سیاست طبیعی و اخلاق و فضایل نیکو جز در پرتو زندگی جمعی بروز و امکان ندارد وی با توجه به دولت خودکامه و مشخصات نظام مطلوب به تحدید دولت و وظیفه و اختیار مردم و ساز مانها و بیان ضابطه‌ها و رابطه‌ها و رفتار در شهر، خانه و ... می‌پرداخت و با تلفیق بیان فلسفی و آرای شریعت که تکلیف همه را در عمل معین می‌کرد نظریه‌اش را کامل می‌نمود. افلاطون وظیفه رئیس را به حد افراط رسانده بود. او معتقد به اختیارات گسترده برای رئیس بود. در مدینه آرمانی وی، با اعمال سلطه پلیسی بر کلیه رفتارهای شهروندان نظارت کامل صورت می‌گیرد. باید از زمان کودکی و حتی قبل از آن هدایت و پرورش جامعه انجام گیرد. وی حتی در گزینش و همسر و زاد و ولد برای رئیس مسئولیت قائل است و در توضیح آن می‌گوید: اطاعت از قوانین دولت در جهت رشد طبیعی بشر است.

به قول پوپر، فیلسوف افلاطونی یک فرد مستبد و خدا مزاج است و در پس پرده حاکمیت فیلسوف شاه نوعی سلطه‌جویی نهفته است (افلاطون، همان: ۲۳۵؛ رک: پوپر، جامعه باز و دشمنان آن ۱۳۶۷: ۱۴۸).

اما فارابی رسالت فیلسوف را تنها اثبات اصل سیاست به عنوان امر طبیعی، بیان نوع حکومت مطلوب و ویژگیهای لازم برای زمامدار آرمان‌شهر و ملاک حقانیت قدرت و نشان دادن منشأ آن می‌داند. با توجه اینکه فلسفه مدنی فارابی از جهان‌بینی عام حساب‌گرایی است که راهنمای عقل متصل به عقل فعال است، بدین جهت به بیان رابطه‌ها و ضابطه‌های رفتاری افراد جامعه نمی‌پردازد، زیرا این کار را خدا انجام داده است و اگر خدا خود این ضابطه رفتاری را معنا نمی‌کرد، هیچ بشری از عهده آن بر نمی‌آمد. مدینه منقطع از منبع و محروم از این چشمه زلال الهی بود و به مدینه ضاله و جاهله می‌ماند، یا مدینه فاسقه که می‌داند و عمل نمی‌کند.

فارابی معتقد است که سیر به سوی سعادت و همچنین طلب شر، اختیاری است. بنابراین، جامعه در صورتی به سعادت می‌رسد که به دلخواه و اراده خود به ریاست رئیس فاضل گردن نهد. نباید به هیچ وجه زمامدار خود را بر جامعه تحمیل کند و اگر شهر یعنی رئیسش راه تغلب را پیش گرفت، همین امر باعث می‌شود که عدم شایستگی واقعی او نمایان شود. رئیس لایق و با صلاحیت کسی است که در پرتو فضلی که دارد و خدمتی که عرضه می‌دارد، بر دلها حکومت می‌کند، شوق بر می‌انگیزد و قوت اختیار مردم را به درجه‌ای می‌رساند که برای رسیدن به خیر و کمال، فرمان‌برداری از عمق جان را قبول کنند.

فارابی فلسفه را شرط کافی برای فیلسوف نمی‌داند و تأکید می‌کند اگر چه حقانیت و مشروعیت رئیس اول را مردم معین نمی‌کنند، ولی خواست و میل قلبی آحاد افراد جامعه و پیروی اختیاری از رئیس اول شرط اصلی در حیات مدینه فاضله است. بنابراین، حکومت و دولت دارای دو کفه است: مشروعیت و کارآمدی. «عینیت» و مقیاس کارآمدی آن در میزان جلب رضایت مردم است. کارآمدترین حکومت آن است که بیشترین رضایت مردمی را از خود دارا باشد. البته درست است که مردم در مشروعیت حکومت نمی‌توانند نقش ایفا کنند، اما این سخن به معنای آن نیست که مردم هیچ نقشی ندارند. مردم در کارآمدی و «عینیت» نقش اساسی دارند. بدون کمک و همراهی مردم هیچ حکومتی نمی‌تواند مستقر شود حتی حکومت رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این قاعده مستثنا نیست. فارابی قطعاً به دستورهای دینی آگاه بوده است. خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «اگر می‌خواهند با تو نیرنگ کنند، تو را خدا بس است. او کسی است که تو را با نصرتش و به وسیله مؤمنین تأیید کرد (انفال: ۶۳) امام علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

لولا حضورا لحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر ... لالتقیت حبلها علی غاربها (نهج البلاغه، خطبه ۳)؛ اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و

یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند ... مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته رهایش می‌ساختم.

یا در جای دیگر می‌فرمایند: «و لکن لا رأی کمن لایطاع (همان: ۷۶)؛ آن کس که فرمانش را اجرا نکنند رأی نخواهد داشت.»

این سخنان بیانگر نقش مردم در پیدایش حکومت است، خواه حکومت رسول الله و امام معصوم باشد و خواه به قول فارابی حکومت السنه، در زمان نبودن رئیس اول. باتوجه به بینش عمیق دینی فارابی و جایگاهی که برای مردم در مدینه خود قائل بوده می‌گوید: در پیدایش چنین حکومتی تنها خدمت و فضیلتی امکان‌پذیر است که مورد قبول مردم واقع شود (احصاء العلوم: ۱۰۷).

برعکس افلاطون، فارابی با اینکه مشروعیت حکومت را به خواست مردم نمی‌داند، اما نظام استبدادی هم در اندیشه وی جایی ندارد و حاکم حق ندارد اعمال سلیقه و زور کند و بدون رضایت مردم حکومت خود را بر آنان تحمیل کند. در مجموع می‌توان شباهتها و تفاوتها را این گونه بیان نمود.

شباهتها

۱. انسان مدنی بالطبع است.
۲. تخصص و تقسیم کار بر اساس مهارتهاست.
۳. تز حکیم حاکم، یا حاکم حکیم وجود دارد.
۴. اوصاف رئیس مدینه فاضله تبیین می‌شود.
۵. عدالت زمینه ساز سعادت است.
۶. در هر دو دیدگاه، اخلاق از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

تفاوتها

۱. فارابی کاری برای عملی کردن نظریات خود نکرده و فقط تئوری تبیین نموده است.
۲. رئیس و حاکم فیلسوف افلاطون کارآزموده و تعلیم دیده است، اما حاکم فیلسوف فارابی حکیم است.
۳. افلاطون مدینه فاضله خود را تعریف نموده و مؤلفه آن را مشخص کرده، اما فارابی از باب «تعرف الاشياء باضدادها» به تعریف و توصیف مضاد مدینه فاضله می‌پردازد.
۴. با توجه به جامعه طبقاتی افلاطون، رئیس مدینه باید از میان طبقه حاکمه باشد. در مدینه فارابی از آنجا که چنان طبقه بندی وجود ندارد، زمامدار از طبقه معینی نیست.
۵. در مدینه افلاطون از دین خبری نیست و نه تنها دین وجود ندارد که حتی اگر مدینه‌ای دینی باشد، افلاطون آن را ضاله می‌داند (داوری، همان: ۱۹۴). برعکس در نظریه فارابی، ارکان و پایه‌های مدینه فاضله بر دین استوار است. فلسفه اسلامی دائرمدار خداست، ولی فلسفه یونانی دایر مدار عالم است (همان: ۱۲۸). مدینه فارابی مبتنی بر دین است، زیرا در زمان فارابی، دین غالب است. به همین جهت، نوع دیگری از جامعه را تشخیص می‌دهد.

نتیجه

به طور کلی می‌توان گفت که نظریات افلاطون در مباحث سیاسی نیز مورد توجه فارابی بوده و او قسمت اعظم آرای سیاسی خود را از آثار افلاطون اقتباس کرده است. اگر چه اندیشه سیاسی فارابی، از سنخ اندیشه فلاسفه یونانی است، در عین حال دارای تفاوت‌هایی نیز هست. این تفاوت‌ها ناشی از تغییراتی است که در ماهیت اجتماع

بشری پیدا شده است و فیلسوف به این تغییرات توجه دارد. دیگر اینکه فارابی با تأمل در هستی و انسان، ریشه‌های دینی و اسلامی را در خلق مدینه فاضله‌اش دخالت می‌دهد. بدون تردید فارابی تحت تأثیر مدل حکومتی پیامبر اسلام ﷺ قرار گرفته و در اندیشه سیاسی پیشینیان که با آنها آشنا بوده، تجدید نظر کرده است. بنابراین، فارابی مصالح یونانی را اخذ و با دید اسلامی، نظام مطلوب خویش را معماری می‌کند. ماهیت این نظام به هیچ وجه در اندیشه فیلسوفان قدیم، طرح نشده است.



کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.
۳. ابن خلکان، ابوعباس محمد بن ابی بکر، وفيات الاعیان، تحقیق احسان عباس بیروت، دارصادر، ۱۹۷۸.
۴. افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، شرکت علمی و فرهنگی، نهم، ۱۳۸۳.
۵. افلاطون، دوره آثار، ترجمه محمد حسین لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، اول، ۱۳۵۷.
۶. بشریه، حسین، دولت عقل (ده گفتار در فلسفه و جامعه شناسی سیاسی)، تهران، مؤسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۴.
۷. پوپر، کارل، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، دوم، ۱۳۷۷.
۸. حنا فاختوری و خلیل جر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۹. داوری، رضا، فارابی فیلسوف فرهنگ، تهران، نشر ساقی، ۱۳۸۲.
۱۰. شریف، م. م، تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه فارسی زیر نظر نصرالله پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۱۱. طباطبایی، سید جواد، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، انتشارات کویر، پنجم، ۱۳۸۲.
۱۲. فارابی، محمد، احصاء العلوم، ترجمه خدیو جم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، سوم، ۱۳۸۱.

۱۳. فارابی، محمد، آراء اهل المدينة الفاضلة، بیروت، دار مکتبه الهلال، اول، ۲۰۰۲.
۱۴. فارابی، محمد، السياسة المدنية، تهران، انتشارات الزهراء، اول، ۱۳۶۶.
۱۵. فارابی، محمد، اندیشه های اهل مدینه فاضله، ترجمه و تحشیه دکتر سید جعفر سجادی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۶. فارابی، محمد، تحصیل السعادة، تحقیق آل یاسین، بیروت، دارالاندلس، اول، ۱۳۸۲.
۱۷. فارابی، محمد، فصول المنتزعة، ترجمه حسن ملکشاهی، تهران، انتشارات سروش، اول، ۱۳۸۲.
۱۸. کاپلستون، فریدریک، تاریخ فلسفه، ترجمه سید جلال الدین مجتوبی، تهران، علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، اول، ۱۳۶۲.
۱۹. کاسیرر، ارسنت، افسانه دولت، ترجمه نجف دریابندری، تهران، انتشارات خوارزمی، اول، ۱۳۶۳.
۲۰. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل ایران و اسلام، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲.
۲۱. ملکیان، مصطفی، تاریخ فلسفه غرب، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، بی تا.
۲۲. نصر، سید حسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۲۳. نعمه، عبدالله، فلاسفة الشيعة، بیروت، دار مکتبه الحياة، اول، ۱۹۳۰.